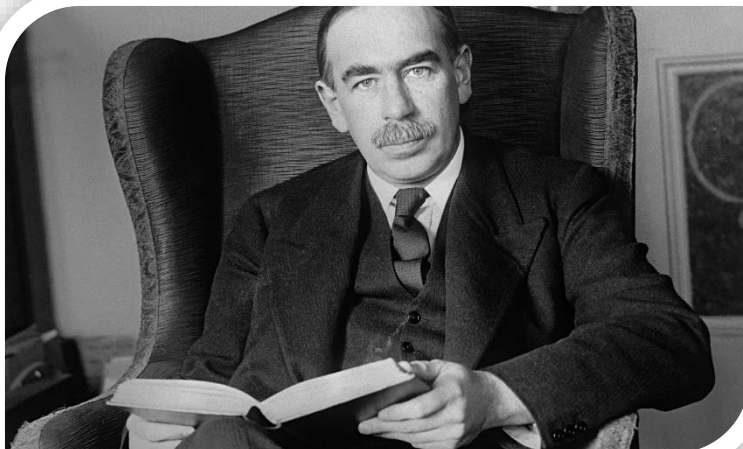


امکانات اقتصادی برای نوادگان ما

جان مینارد کینز
ترجمه‌ی رسول قنبری



اشاره‌ی مترجم:

کینز در کتاب *نظریه‌ی عمومی* می‌نویسد: «...بنابراین آیندگان از سیلیویو گزل^۱ بیش‌تر یاد خواهند کرد تا مارکس». حال پس از گذشت سال‌ها حتی در میان دانشگاهیان نیز کم‌تر صحبتی از گزل به میان می‌آید، اما در مقابل، مارکس همچنان مهم‌ترین بدیل موجود است.

کینز‌گرایی در دهه‌ی ۱۹۷۰ شکست خورد و نظریات کینز درست از همان‌جایی ضربه خورد که مارکس پیش‌ترها هشدار داده بود.^۲ اما کینز نیز در بطن آرای خود نکات بدیع بسیاری دارد. توجه به این نکته که نقد اقتصاد سیاسی مارکس بدون خوانش اسمیت و ریکاردو، و نقد نظریات آن‌ها هرگز به آن‌چه که امروز می‌شناسیم تبدیل نمی‌شد، باید ما را بیش‌تر به خواندن آثار اقتصاددانان متعارف ترغیب کند؛ فراموش نکنیم که «بدیل هر نظامی، از دل تضادهای آن نظام بیرون خواهد آمد» و بدون مطالعه‌ی دقیق آثار اقتصاددانان متعارف، کشف تضادهای درونی این نظام اگر نه ناممکن اما دشوار خواهد بود.

کینز چندان عمر نکرد تا شاهد شکست نظریات خود باشد. اما شاید اگر زنده می‌ماند، جمله‌ی معروف خود را این‌گونه تمام می‌کرد: «در درازمدت همه‌ی ما مُرده‌ایم [و متأسفانه عمری نمی‌ماند تا همه‌ی ما بپذیریم که حق با مارکس است]».

۱. Silvio Gesell؛ تاجر، اقتصاددان و فعال اجتماعی آلمانی و بنیان‌گذار ایده‌ی اقتصاد آزاد. کتاب «نظام اقتصاد طبیعی از راه زمین آزاد و پول آزاد» گزل با ترجمه‌ی سید ابراهیم بیضایی توسط انتشارات سمت به چاپ رسیده است.

۲. طبق گفته‌ی مارکس بدون انقلاب در «شیوه‌ی تولید» امکان‌گذار از سرمایه‌داری وجود ندارد. به عبارت دیگر نمی‌توان هم مناسبات سرمایه‌دارانه را حفظ کرد و هم هوای طبقه‌ی مزدبگیر را داشت.

ما امروز از شیخون بدبینی اقتصادی رنج می‌بریم. دیگر بسیار عادی است که از زبان مردم بشنویم دوره‌ی پیشرفت‌های عظیم اقتصادی که مشخصه‌ی قرن نوزدهم بود به سر رسیده است؛ بشنویم که می‌گویند بهبود سریع در سطح زندگی اکنون دیگر کند شده است - حالا در هر سطحی که در بریتانیای کبیر است - بشنویم که می‌گویند کاهش رفاه در دهه‌ای که پیش‌روی‌مان قرار دارد بسیار محتمل‌تر از افزایش آن است.

به باور من، این یک تفسیر کاملاً اشتباه از آن چیزی است که دارد برای‌مان اتفاق می‌افتد. ما نه از روماتیسم‌های پیری، بلکه از دردهای تغییرات سریع دوران رشد و از درد بازتعديل‌های (readjustment) میان دو دوره‌ی اقتصادی رنج می‌بریم. افزایش کارایی فنی سریع‌تر از آنی اتفاق می‌افتد که بتوانیم مشکل جذب نیروی کار^۱ را حل کنیم؛ بهبود سطح زندگی اندکی سریع بوده است؛ و نظام بانکداری و پولی جهانی از کاهش سریع نرخ بهره متناسب با تعادل مورد نیاز ممانعت کرده است. حتی با این اوضاع نیز ائتلاف و آشفتگی که در پی این مسائل می‌آید به بیش از ۷٫۵ درصد درآمد ملی نمی‌رسد؛ ما یک شیلینگ و شش پنس از هر پوند را دور می‌ریزیم و فقط ۱۸ شیلینگ و شش پنس برای‌مان باقی می‌ماند، در حالی که اگر کمی درایت داشتیم می‌توانستیم یک پوند داشته باشیم؛ اما با وجود این هجده شیلینگ و شش پنس امروز همان کاری را می‌کند که یک پوند ۵ یا ۶ سال پیش می‌توانست. فراموش کرده‌ایم که در سال ۱۹۲۹ تولید مادی صنایع بریتانیا بیش از هر زمان دیگری بود و مازاد خالص تراز خارجی ما برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی جدید در سال گذشته، پس از کسر هزینه‌های تمام واردات‌مان، بیش از هر کشور دیگری و در واقع ۵۰ درصد بیش از مازاد مشابه در ایالات متحده بود. یا بار دیگر - اگر بنا بر مقایسه باشد - تصور کنید که اگر می‌بایست دستمزد خود را به نصف کاهش می‌دادیم، چهارپنجم بدهی ملی خود را نکول می‌کردیم و ثروت مازاد خود را به جای این که با

۱. absorption Labour - مشکل عدم جذب نیروی کار پس از ایجاد تغییرات تکنولوژیکی در محیط

بهره‌ی ۶ درصد وام می‌دادیم صرف خرید طلای سترون می‌کردیم، باید به فرانسه‌ی امروز شک‌برانگیز شبیه می‌شدیم. اما آیا می‌شود این را به حساب بهبود گذاشت؟

رکودی که بر جهان غالب شده است، نابه‌هنجاری عظیم بیکاری در جهانی پر از خواسته‌ها، و اشتباهات فاجعه‌آمیزی که مرتکب شده‌ایم، ما را به نسبت به آنچه در زیر این صورت ظاهر در جریان است کور و از این‌رو ناتوان از ارائه‌ی تفسیری صحیح از روند این اتفاقات کرده است. پیش‌بینی من این است که خطای بدینی هر دو گروه مخالف که در حال حاضر سر و صدای زیادی در جهان به‌پا کرده‌اند، در زمان حیات خودمان اشتباه از آب در خواهند آمد - بدینی انقلابیونی که فکر می‌کنند همه چیز دنیای ما بد است و هیچ چیز غیر از تغییر خشونت‌آمیز نمی‌تواند ما را نجات دهد؛ و بدینی مرتجعانی که توازن (balance) زندگی اقتصادی و اجتماعی ما را به قدری متزلزل می‌بینند که ما را از هر تجربه‌ی جدید منع می‌کنند.

باین حال، هدف من در این مقاله، بررسی زمان حال یا آینده‌ی نزدیک نیست، بلکه این است که خود را از چشم‌اندازهای کوتاه‌مدت برهانم و گریزی به آینده‌ی بزم. چه انتظار معقولی می‌توانیم درباره‌ی سطح زندگی اقتصادی‌مان در صد سال دیگر داشته باشیم؟ امکانات اقتصادی برای نوادگان ما چیست؟

از اولین روزهایی که بشر شروع به ثبت تاریخ کرده است - از تقریباً دو هزار سال قبل از میلاد مسیح - تا اوایل قرن هجدهم، تغییرات بسیار در سطح زندگی انسان‌های عادی که در مراکز متمدن این کره‌ی خاکی زندگی می‌کردند پدید نیامد. قطعاً در این دوره فراز و فرودهای زیادی به وقوع پیوسته بود. مواجهه با طاعون، قحطی، و جنگ. وقفه‌های طلایی. اما خبری از تغییرات مترقی و شدید نبود. شاید برخی دوره‌ها تا ۵۰ درصد بسیار بهتر از دیگر دوره‌ها بوده باشد، گاهی حتی تا ۱۰۰ درصد بهتر - چهار هزار سالی که در نهایت مثلاً در ۱۷۰۰ بعد از میلاد به پایان رسید.

این نرخ آهسته‌ی پیشرفت، یا فقدان پیشرفت، دو دلیل داشت: فقدان پیشرفت‌های فنی چشمگیر و مهم، و ناتوانی در انباشت سرمایه.

فقدان نوآوری‌های فنی مهم در فاصله‌ی دوران پیشاتاریخ و ادوار نسبتاً مدرن واقعاً قابل توجه است. تقریباً هر چیزی که واقعاً مهم است و جهان در آغاز عصر مدرن آن را در اختیار داشت پیشاپیش از سپیده‌دم تاریخ برای بشر شناخته شده بود. زبان، آتش، همان حیوانات خانگی که ما امروزه داریم، گندم، جو، انگور و زیتون، خیش، چرخ، باد، بادبان، چرم، پارچه و قماش، خشت و آجر و گلدان، طلا و نقره، مس، قلع، سرب (و آهن که از ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد به این فهرست اضافه شد)، بانکداری، حکومت‌داری، ریاضیات، نجوم و دین. هیچ سندی در دست نیست که بگوید این چیزها را از چه زمانی برای اولین بار در اختیار داشتیم.

در برهه‌هایی از دوره‌های پیش از سپیده‌دم تاریخ - شاید حتی در یکی از وقفه‌های آسایش پیش از آخرین عصر یخبندان - باید دوره‌ای از پیشرفت و نوآوری هم‌چون دوره‌ای که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم، برقرار بوده باشد. اما در بخش عمده‌ای از تاریخ ثبت‌شده، چنین چیزی وجود نداشت.

به باور من، آغاز عصر مدرن مقارن است با انباشت سرمایه که در قرن شانزدهم شروع شد. بنا به دلایلی که نباید در بحث حاضر بگنجانم معتقدم این موضوع اساساً به علت افزایش قیمت‌ها و سود حاصل از آن بود، که از گنجینه‌ی طلا و نقره‌ای سرچشمه می‌گرفت که اسپانیا از جهان جدید به جهان قدیم به ارمغان آورد. از آن زمان تا امروز، قدرت انباشت ناشی از بهره‌ی مرکب^۱ که گویا برای نسل‌ها به خواب رفته بود، بار دیگر متولد شد و قدرت خود را احیا کرد. قدرت بهره مرکب طی دو‌یست سال به قدری است که می‌تواند تصورات را دگرگون کند.

بگذارید با مثالی مقدار این بهره را نشان دهم. ارزش سرمایه‌گذاری‌های خارجی امروز بریتانیای کبیر حدود ۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ پوند تخمین زده می‌شود. این مبلغ، درآمدی معادل

^۱ compound interest؛ بهره بر سود یا سود سود؛ نوعی بهره است که در آن میزان بهره به اصل سرمایه اضافه می‌شود و در نوبت‌های بعدی علاوه بر اصل سرمایه‌گذاری، به بهره نیز بهره تعلق می‌گیرد.

۶٫۵ درصد عاید ما می‌کند. نیمی از آن را به کشور بازمی‌گردانیم و استفاده‌اش می‌کنیم؛ نیمی دیگر، یعنی ۳٫۲۵ درصد را در خارج از کشور با بهره‌ی مرکب انباشت می‌کنیم. ۲۵۰ سال است که چیزی مشابه این روند اتفاق می‌افتد.

تا جایی که متوجه شدم، آغاز سرمایه‌گذاری‌های خارجی بریتانیا به گنجی بازمی‌گردد که دریک (Drake) در سال ۱۵۸۰ از اسپانیا ربود. در آن سال وی به همراه غنیمت‌های چشمگیر با کشتی گلدن هیند (*Golden Hind*) به کشور بازگشت. ملکه الیزابت یکی از سهام‌داران اصلی سندیکایی بود که تأمین مالی گروه اعزامی را بر عهده داشت. وی از سهم خود تمام بدهی خارجی انگلستان را پرداخت، بودجه‌اش را متوازن کرد و چیزی در حدود ۴۰,۰۰۰ لیره نیز برای خودش باقی ماند. این پول را نیز در شرکت لوانت (*Levant Company*) سرمایه‌گذاری کرد که موفق شد. از سود شرکت لوانت بود که کمپانی هند شرقی (*East India Company*) تأسیس شد؛ و سود این بنگاه عظیم بود که مبنای سرمایه‌گذاری خارجی متعاقب انگلستان را تشکیل داد. می‌بینم که انباشت ۴۰,۰۰۰ پوند با نرخ بهره‌ی مرکب ۳٫۲۵ درصدی تقریباً متناظر با حجم سرمایه‌گذاری خارجی انگلستان در زمان‌های مختلف است، و در نهایت به مقدار امروزی ۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ پوند می‌رسد که پیش‌تر به‌عنوان مقدار سرمایه‌گذاری خارجی مان بیان کردم. بنابراین هر پوندی که دریک در ۱۵۸۰ به بریتانیا آورد، اکنون به ۱۰۰,۰۰۰ پوند تبدیل شده است. این، همان قدرت بهره‌ی مرکب است!

دوران شگرف علم و نوآوری‌های فنی از قرن شانزدهم، و نقطه‌ی اوج آن پس از قرن هجدهم، آغاز شد و از ابتدای قرن نوزدهم به تمام و کمال در جریان بوده است - زغال‌سنگ، بخار، برق، بنزین، فولاد، لاستیک، پنبه، صنایع شیمیایی، ماشین‌آلات خودکار و روش‌های تولید انبوه، تکنولوژی بی‌سیم، چاپ، نیوتن، داروین و آینشتاین، و هزاران چیز دیگر و انسان‌هایی که بسیار مشهورتر و آشناتر از آن‌اند که فهرست‌شان کرد.

نتیجه چیست؟ به‌رغم رشد فراوان جمعیت جهان، که لازم بوده است به خانه و ماشین‌آلات مجهز‌شان کرد، به نظر من، سطح متوسط زندگی در اروپا و ایالات متحده

تقریباً چهار برابر شده است. رشد سرمایه در مقیاسی بوده است که به بیش از صد برابر آن چه در تمام دوره‌های پیشین انباشت شده بود می‌رسد. و از حالا به بعد نباید انتظار چنین رشد جمعیتی را داشته باشیم.

اگر سرمایه مثلاً دو درصد در سال افزایش یابد، تجهیزات سرمایه‌ای جهان طی بیست سال یک‌ونیم برابر و در صد سال هفت‌ونیم برابر خواهد شد. این را از لحاظ چیزهای مادی - خانه‌ها، حمل‌ونقل و غیره - نیز در نظر بگیرید.

در عین حال، بهبودهای فنی در تولید و حمل‌ونقل در ده سال گذشته با سرعت بیش‌تری نسبت به هر برهه‌ای از تاریخ رشد داشته است. در سال ۱۹۲۵، تولید سرانه‌ی کارخانه‌ها در ایالات متحده ۴۰ درصد بیش‌تر از سال ۱۹۱۹ بود. در اروپا برخی موانع موقتی ما را عقب‌نگه داشته‌اند، با وجود این حتی می‌توان گفت که کارایی فنی بیش‌تر از یک درصد در سال افزایش می‌یابد. شواهدی وجود دارد مبنی بر این که تغییرات فنی انقلابی که تاکنون عمدتاً بر صنعت تأثیر گذاشته است، ممکن است به‌زودی تأثیر شدیدی بر کشاورزی نیز بگذارد. شاید ما در آستانه‌ی بهبود کارایی تولید مواد غذایی باشیم، همان‌گونه که پیش از این در معدن‌کاری، تولید صنعتی و حمل‌ونقل اتفاق افتاده است. طی چند سال آینده - منظورم آن‌قدر کوتاه است که به چشم خود خواهیم دید - می‌توانیم تمام عملیات کشاورزی، معدن‌کاری و تولید را با یک‌چهارم تلاش‌های انسانی که بدان خو گرفته بودیم انجام دهیم.

امروزه همین سرعت این تغییرات به ما آسیب می‌رساند و مشکلات دشواری را برای ما پدید آورده است که باید حل‌شان کنیم. کشورهایی که پیش‌گام پیشرفت نیستند از این مشکلات نسبتاً رنج می‌برند. ما دچار بیماری جدیدی شده‌ایم که شاید برخی خوانندگان هنوز اسم‌اش را نشنیده‌اند، اما در سال‌های پیش‌رو به کرات نام‌اش را خواهند شنید: بیکاری تکنولوژیکی. این به معنی بیکاری ناشی از کشف ابزارهایی است که باعث

صرفه‌جویی در استفاده از نیروی کار و افزایش سرعت آن می‌شود و می‌توانیم کاربردهای جدیدی برای نیروی کار بیابیم.

اما این صرفاً مرحله‌ای موقت از عدم تطبیق است. همه‌ی این‌ها بدان معنی است که بشر در درازمدت مشکلات اقتصادی خود را حل خواهد کرد. پیش‌بینی من این است که طی صد سال آینده سطح زندگی در کشورهای پیشرفته بین چهار تا هشت برابر امروز خواهد شد. حتی در پرتو دانش فعلی‌مان نیز تصور چنین پیشرفتی شگفت‌آور نخواهد بود. با وجود این، اندیشیدن به امکان پیشرفت به مراتب بیش‌تر چندان هم احمقانه به نظر نمی‌آید.

II

بگذارید برای پیشبرد بحث‌مان فرض کنیم صد سال دیگر به لحاظ اقتصادی به‌طور متوسط هشت برابر بهتر از امروز هستیم. مطمئناً این‌جا هیچ چیز نباید اسباب تعجب‌مان شود.

درست است که شاید نیازهای انسان‌ها سیری ناپذیر به نظر بیایند. اما این نیازها در دو گروه قرار می‌گیرند - نیازهایی که به این معنا مطلق‌اند که صرف‌نظر از این که وضع هم‌نوعان‌مان چه باشد احساس‌شان می‌کنیم، و نیازهایی که به این معنا نسبی‌اند که فقط به شرطی احساس‌شان می‌کنیم که با ارضای‌شان از هم‌نوعان بالاتر قرار گیریم و خودمان را ممتازتر از آنان ببینیم. در واقع ممکن است نیازهای نوع دوم، یعنی آن‌هایی که میل به برتری را برآورده می‌کنند، سیری ناپذیر باشند؛ چرا که هر چه سطح زندگی همگان بالاتر باشد چنین نیازهایی نیز بیش‌تر می‌شوند. اما چنین چیزی درباره‌ی نیازهای مطلق صحیح نیست؛ ممکن است به‌زودی (خیلی زودتر از آن که فکرش را بکنیم) زمانی برسد که این نیازها طوری برآورده شوند که ترجیح دهیم نیروی مازاد خود را به اهداف غیراقتصادی اختصاص دهیم.

فکر می‌کنم اکنون اگر متوجه نتیجه‌گیری من شوید، هر چه بیش‌تر به آن فکر کنید مبهوت‌تر خواهید شد.

من چنین نتیجه می‌گیرم که با این فرض که هیچ جنگ مهمی درنگیرد و نیز شمار جمعیت نیز افزایش بسیار نیابد، مشکل اقتصادی ممکن است در بازه‌ای صد ساله حل شود، و یا حداقل قابل حل به نظر برسد. این بدان معنی است که - اگر به آینده بنگریم - مشکل اقتصادی، مسئله‌ی همیشگی نوع بشر نیست.

ممکن است پرسید چرا این موضوع خیلی مبهوت‌کننده است؟ مبهوت‌کننده است زیرا - اگر به جای آینده، به گذشته بنگریم - متوجه خواهیم شد که مشکل اقتصادی، یعنی مبارزه برای معاش، همواره تا به امروز اصلی‌ترین و مهم‌ترین مشکل نوع بشر بوده است - نه تنها نوع بشر، بلکه کل هرم بیولوژیکی از آغاز حیات در ابتدایی‌ترین شکل‌هایش. به این ترتیب، ما - به‌رغم تمام انگیزه‌ها و قوی‌ترین غرایزمان - به‌وضوح ماهیتاً به منظور حل مشکل اقتصادی تکامل یافته‌ایم. اگر مشکل اقتصادی حل شود، بشر از هدف سنتی خود محروم خواهد شد.

آیا این یک مزیت به حساب خواهد آمد؟ اگر شخص کمی به ارزش‌های واقعی زندگی معتقد باشد، دست‌کم امکان این که یک مزیت باشد وجود خواهد داشت. با این حال، من نگران‌ام برای بازتطبیق عادات و غرایز انسان عادی که از پی نسل‌های بی‌شمار به وی رسیده و چه‌بسا از او خواسته شود که طی چند دهه کنارشان بگذارد. اگر بخواهیم به زبان امروزی صحبت کنیم، نباید انتظار یک «فروپاشی روانی» را داشته باشیم؟ پیش‌تر تجربه‌ای اندک درباره‌ی آنچه می‌گویم داشته‌ایم - نوعی فروپاشی روانی شایع میان زنان طبقه‌ی ثروت‌مند انگلستان و ایالات متحده، زنان بیچاره‌ای که خیلی‌هاشان به‌واسطه‌ی ثروت‌شان از وظایف و مشغله‌های سنتی خود محروم شده بودند - کسانی که وقتی از انجام ضروریات اقتصادی هم‌چون پختن و روختن و دوختن محروم شدند، قادر نبودند مشغله‌ی دیگری برای سرگرم شدن بیابند.

برای کسانی که نانشان را با عرق جبین به دست می‌آورند، فراغت - تا زمانی که به دست‌اش آورند - شیرینی‌ای است که برایش بسیار انتظار کشیده‌اند.

نوشته‌ی کهن بر روی سنگ قبر پیرزنی که توسط خودش سروده شده است:

دوستان! برایم عزاداری نکنید و هرگز اشکی برایم نریزید
چرا که فرار است تا ابد دیگر کاری انجام ندهم.

این بهشت او بود. هم چون دیگرانی که چشم‌انتظار فراغت بودند، درک می‌کرد که صرف وقت با نیوشیدن چه لذتی خواهد داشت، کما این که بیت دیگری در شعرش چنین بود:

بهشت‌ها با صدای سرود و موسیقی پر خواهند شد
اما من با آوازخوانی کاری نخواهم داشت.

با وجود این، زندگی تنها برای کسانی که می‌توانند آواز بخوانند قابل تحمل خواهد بود- و اما تعداد کمی از ما می‌توانند آواز بخوانند.

بنابراین بشر برای اولین بار از زمان خلقت‌اش با مشکل واقعی و همیشگی خود روبه‌رو خواهد شد: چه‌گونه پس از فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی از آزادی خود استفاده کند، چه‌گونه از اوقات فراغت‌اش که علم و بهره‌ی مرکب برایش به ارمغان خواهند آورد بهره‌برد تا عاقلانه و دل‌پذیر و خوب بزیَد.

پول‌سازان هدف‌مند و متعهد ممکن است همه‌ی ما را همراه با خود به سمت و فور اقتصادی ببرند. اما وقتی فراوانی بیاید تنها افرادی که می‌توانند هنر زندگی را زنده نگه‌دارند و آن را در راستای کمال مطلوب پرورش دهند و خود را به ابزار زندگی بفروشند، قادر به لذت بردن از آن هستند.

باین‌حال، به باور من، هیچ کشور و هیچ ملتی وجود ندارد که بدون وحشت در انتظار دوران فراغت و فراوانی باشد. چرا که ما مدت‌هاست یاد گرفته بودیم تا تلاش کنیم اما لذتی نبریم. برای یک فرد عادی که هیچ استعداد خاصی ندارد، مشغول کردنِ خود

مسئله‌ای ترسناک است، مخصوصاً اگر دیگر ریشه‌ای در خاک یا سنت یا قراردادهای محبوب یک جامعه‌ی سنتی نداشته باشد. اگر رفتار و دست‌آوردهای طبقات ثروت‌مند امروزی در اقصانقاط جهان را مبنای داوری بگیریم، چشم‌انداز آینده بسیار ناامیدکننده است! زیرا ایشان، به‌اصطلاح - همان پیش‌قراولان محافظ ما هستند - کسانی که به دنبال ارض موعود برای بقیه‌ی ما هستند تا اردوگاه خود را در آن‌جا برپا کنند. زیرا به نظر من بسیاری از آن‌ها - کسانی که درآمد مستقل دارند اما هیچ‌گونه ارتباط یا وظیفه یا تعلقی ندارند - برای حل مسئله‌ای که برای‌شان پیش آمده است، به‌طور فاجعه‌باری شکست خوردند.

مطمئن هستم که ما با قدری تجربه‌ی بیش‌تر از سخاوتهای تازه‌یاب طبیعت به شیوه‌ای کاملاً متفاوت با آنچه امروز اغنیا از آن بهره می‌برند استفاده خواهیم کرد و برای زندگی خودمان برنامه‌ای طراحی خواهیم کرد که با برنامه‌ی آن‌ها کاملاً متفاوت خواهد بود.

برای بسیاری از اعصار که خواهد آمد پیر^۱ درون ما به قدری قوی خواهد بود که اگر کسی بخواهد رضایتی کسب کند، باید مشغول به انجام کاری باشد. ما کارهای خودمان را در قیاس با آنچه ثروت‌مندان امروزی انجام می‌دهند تا فقط خوشحال باشند که وظایف و اعمال و کارهای روزمره‌ی کوچکی برای انجام دادن دارند به میزان بیش‌تری انجام خواهیم داد. اما فراتر از این، ما تلاش خواهیم کرد تمام نان را با کره چرب کنیم^۲ - تا کارهایی که باید انجام شود حتی المقدور هرچه بیش‌تر به طور گسترده‌ای به اشتراک گذاشته شود. زمان کاری سه ساعته در روز یا پانزده ساعته در هفته می‌تواند تا

۱. the old Adam - کنایه از رذیلت‌های درونی

۲. spread the bread thin on the butte - کنایه از این که کارها باید میان همه تقسیم شود.

مدت زیادی مشکل را حل کند. سه ساعت کار روزانه کافی است تا رضایت آدم پیر درون ما را ارضا کند.

در حوزه‌های دیگر نیز تغییراتی وجود دارد که باید انتظار وقوع‌شان را داشته باشیم. وقتی انباشت ثروت دیگر از اهمیت اجتماعی بالایی برخوردار نباشد، تغییرات بزرگی در دستورالعمل‌های اخلاقی به وجود خواهد آمد. ما قادر خواهیم بود خود را از بسیاری از اصول شبه‌اخلاقی که دو‌یست سال است بر زندگی ما بختک انداخته‌اند برهانیم و بدین طریق برخی از ناخوش‌آیندترین ویژگی‌های انسانی را تا حد بالاترین فضایل ارتقا دهیم. ما قادر خواهیم بود جرأت ارزیابی انگیزه‌ی پولی، با ارزش واقعی‌اش را به دست آوریم. عشق به پول به عنوان یک دارایی - متمایز از عشق به پول به مثابه وسیله‌ای برای کسب لذت‌ها و واقعیت‌های زندگی - با واقعیت خود شناخته می‌شود، نوعی بیماری خطرناک منفور، با امیال نیمه‌بیمارگونه و نیمه‌مجرمانه که با دستی لرزان به متخصصان بیماری‌های روانی تحویل داده می‌شود. همه‌ی گونه‌های آداب و رسوم اجتماعی و شیوه‌های اقتصادی را که بر توزیع ثروت و پاداش‌ها و جریمه‌های اقتصادی تأثیر می‌گذارند و امروزه چون در ارتقای انباشت سرمایه به‌شدت مفیدند هر قدر هم که ناخوش‌آیند و ناعادلانه باشند به هر هزینه‌ای که شده حفظ‌شان کرده‌ایم سرانجام آزاد خواهیم بود که کنار بگذاریم.

البته که همچنان افراد زیادی با هدفمندی شدید و سیری‌ناپذیری وجود دارند که کورکورانه به دنبال ثروت خواهند رفت - مگر این که جایگزین قابل قبولی برای آن بیابند. اما باقی مردم دیگر هیچ اجباری برای تشویق یا تحسین آن‌ها ندارند. زیرا ما باید با کنجکاو‌ی بیشتری نسبت به آنچه که امروز داریم و طبیعت به درجات مختلف تقریباً به همه ما بخشیده است، مشخصات واقعی این «هدفمندی» را بکاویم. منظور از هدفمند بودن این است که ما بیش‌تر نگران نتایج اقدامات خود در آینده دور هستیم تا کیفیت این اقدامات یا تأثیرات فوری آن‌ها در محیط اطراف‌مان. انسان «هدفمند» همواره در تلاش است تا با قرار دادن علاقه خود در اعمالش در طی زمان، یک جاودانگی موهوم و جعلی را برای آن‌ها تأمین کند. او گربه‌اش را دوست ندارد بلکه بچه‌های گربه‌اش را دوست

دارد، و در واقع نه بچه گربه‌هایش که بچه‌های بچه گربه‌هایش را، و تا گربه‌ها وجود دارند این روند ادامه خواهد یافت. برای او مربا مربا نیست، مگر اینکه مربای فردا باشد نه امروز. بنابراین همیشه با حواله دادن مربای خود به آینده، تلاش می‌کند تا عمل خود را برای جوشاندن آن جاودانه نماید.

بگذاردید پروفیسور داستان سیلویو و برونو (Sylvie and Bruno) را به خاطرتان آورم:

صدایی مهربان از پشت در گفت: «قربان! فقط خیاط و صورت‌حساب ناچیز شما». پروفیسور به کودک گفت: «آه! بسیار خوب! به زودی می‌توانم حسابم را صاف کنم، اگر ممکن است یک دقیقه صبر کن. امسال چقدر می‌شود؟» در حال صحبت بود که خیاط داخل شد.

خیاط با کمی ترشویی جواب داد: «چند سال می‌گذرد و حسابت دو برابر شده و به گمانم پول را همین الان می‌خواهم. مقدارش هم دو هزار پوند می‌شود. بله، دقیقاً همین قدر.»

پروفیسور در حالی که دست به جیبش می‌برد و انگار که همیشه دست کم همان مقدار پول در جیبش دارد گفت: «خب، چیز زیادی هم نمی‌شود. اما آیا دوست نداری که یک سال دیگر صبر کنی و چهار هزار تا به دست آوری؟ فکر کن که چه قدر ثروتمند خواهی شد. چرا که اگر بخواهی می‌توانی با آن برای خودت پادشاهی کنی.»

مرد متفکرانه گفت: «نمی‌دانم که می‌خواهم پادشاهی کنم یا نه. اما به نظر خوب می‌آید. آه، ای پول! خوب، فکر کنم می‌خواهم منتظر بمانم.»

پروفیسور گفت: «البته که می‌خواهی! به نظر آدم عاقلی می‌آیی. خداحافظ آقا!» سیلویو به محض اینکه پس از رفتن خیاط درب خروجی را بست از او پرسید: «آیا واقعا مجبور خواهی بود آن چهار هزار پوند را پردازی؟»

پروفیسور با تأکید گفت: «هرگز فرزندم! او تا زمان مرگش به این کار ادامه خواهد داد. می‌دانی؟ همیشه می‌ارزد که یک سال صبر کنی و دو برابر پولت را به دست آوری.»

شاید اتفاقی نباشد که نژادی که بیش‌ترین تلاش را برای قرار دادن جاودانگی در قلب و جوهر ادیان ما انجام داد، بیش‌ترین تلاش را برای بنا نهادن اصول بهره‌ی مرکب نمود و به‌ویژه عاشق این هدفمندترین نهادهای بشری بود.

بنابراین من خودمان را آزاد می‌بینم تا به برخی از مطمئن‌ترین و مشخص‌ترین اصول مذهب و فضیلت‌های سنتی بازگردیم - این که طمع نوعی فساد است، این که مطالبه‌ی ربا گناه است، و پول‌دوستی ناخوشایند است، و کسانی حقیقتاً به مسیر فضیلت پای می‌نهند که کم‌تر به فردا بیندیشند. ما باید یک‌بار برای همیشه اهداف را بیش از وسیله‌ها ارزشمند بدانیم و خوب بودن را به مفید بودن ترجیح دهیم.

باید کسانی را که به خوبی و بافضیلت از ساعت و روز خود لذت می‌برند ارج نهمیم؛ اشخاصی مطبوع که می‌توانند مستقیماً از هر چیزی لذت ببرند، زنبق‌های روی زمین که نه خود را به سختی می‌اندازند و نه بی‌هدف به دور خود می‌چرخند.

اما زنها! هنوز موعد این چیزها نرسیده است. حداقل برای صد سال دیگر باید برای خود و دیگران وانمود کنیم که عدالت خلاف قاعده است و نادرستی منصفانه نیست چون نادرستی مفید است و عدالت چنین نیست. طمع و ربا و احتیاط باید برای مدتی خدایان ما باشند. فقط آنها می‌توانند ما را از دالان ضرورت اقتصادی به سمت روشنایی سوق دهند.

بنابراین من در انتظار روزهایی هستم که خیلی هم دور نخواهد بود و بزرگ‌ترین تغییر در شرایط مادی زندگی بشر در سطح کلی اتفاق خواهد افتاد. اما البته که همه‌ی این‌ها نه همچون یک توفان ناگهانی، که به تدریج اتفاق خواهد افتاد. در واقع، این فرایند در حال حاضر نیز در حال انجام است. روند امور صرفاً بدین صورت خواهد بود که طبقات و گروه‌های هرچه بزرگ‌تری وجود خواهند داشت که مشکل ضروریات اقتصادی عملاً میان آن‌ها برطرف شده است. تفاوت مهم هنگامی رخ خواهد داد که این شرایط چنان عادی می‌شود که ماهیت وظیفه‌ی شخص نسبت به همسایگانش تغییر یابد. زیرا زمانی هدفمندی اقتصادی به‌خاطر دیگران منطقی باقی خواهد ماند که دیگر برای خود شخص منطقی نباشد.

سرعتی که می‌توانیم طی آن به هدف سعادت اقتصادی مد نظرمان دست یابیم، تحت کنترل چهار چیز است: توان‌مان برای کنترل جمعیت، عزم ما برای جلوگیری از جنگ و اختلافات داخلی، تمایل ما به اعتماد به علمی کردن مدیریت مسائلی که به درستی مورد توجه علم قرار گرفته‌اند، و نرخ انباشتی که میزان‌اش با تفاوت بین تولید و مصرف ما ثابت است که در نهایت به نظر می‌رسد مورد آخر با فرض تحقق سه مورد ابتدایی، به راحتی قابل دستیابی باشد.

در عین حال، در تدارک آهسته‌ی مقدمات سرنوشت‌مان، در تشویق و تجربه‌ی هنرهای زندگی و نیز انجام فعالیت‌هایی در راستای هدف، هیچ آسیبی متوجه ما نخواهد شد. اما به ویژه نباید اجازه داشته باشیم که اهمیت مسئله‌ی اقتصادی را بیش از حد ارزیابی کنیم، یا مصالح بزرگ‌تر و دارای اهمیت پایدارتر را قربانی اهداف احتمالی نماییم. این موضوع باید مسئله‌ی متخصصان - تخصصی همچون دندانپزشکی - باشد. اگر اقتصاددانان بتوانند خودشان را به عنوان افراد فروتن و صالح در دندان‌پزشکان بشناسانند، عالی خواهد شد!

منبع:

John Meynard Keynes, Economic Possibilities for our Grandchildren, in Essays in Persuasion (۱۹۳۱)